

مبانی واج‌شناسی شناختی

هنگامه صالحی کوپائی^۱

چکیده

امروزه رویکرد غالب در بررسی‌های واج‌شناختی رویکرد زایشی است، خواه رویکرد زایشی استاندارد و خواه نظریه بهینگی، و اصولاً سخنی از دیگر رویکردها و شیوه تحلیل آنها در واج‌شناسی به میان نمی‌آید. با توجه به اینکه رویکرد شناختی به عنوان رقیبی برای رویکرد زایشی مطرح است، ضرورت بررسی شیوه تحلیل‌های واج‌شناختی شناختی واضح می‌نماید. با در نظر داشتن این موضوع هدف از این نوشته آن است که واج‌شناسی شناختی را به طور مختصر معرفی کنیم. در همین راستا در نوشته حاضر به توصیف دو شیوه از تحلیل‌های واج‌شناختی شناختی، یعنی لیکاف^۲ (۱۹۸۹) و نیست^۳ (۲۰۰۸) پرداخته‌ایم که اولی به عنوان نخستین گام در جهت ارائه تحلیل‌های واج‌شناختی شناختی و دومی به عنوان اثری نوتر و نظام‌یافته‌تر در بررسی‌های واج‌شناختی شناختی در نظر گرفته شده‌اند. بررسی‌های این پژوهش نشان می‌دهد که محققان حوزه شناختی هنوز در ارائه چارچوبی یکدست در واج‌شناسی هم‌رأی نیستند و به راهکارهای تحلیلی یکپارچه‌ای دست نیافته‌اند. به بیان دیگر واج‌شناسی شناختی در ابتدای راه خود قرار دارد و در حوزه واج‌شناسی به نظر می‌رسد که در حال حاضر رویکرد زایشی عملکرد بهتری دارد.

واژه‌های کلیدی: واج‌شناسی، رویکرد شناختی، رویکرد زایشی.

۱- مقدمه

زبان‌شناسی شناختی یکی از رویکردهای فعال در بررسی‌های زبانی به ویژه در زمینه معنی‌شناسی، استعاره و مجاز به شمار می‌رود. به علاوه این رویکرد نگاهی غیرحوزه‌ای^۴ به زبان دارد (نیست، ۲۰۰۸: ۲۰۵)، به این معنی که همانند دیگر نظریه‌های زبان‌شناختی، همچون زبان‌شناسی زایشی، به وجود حوزه‌های مستقل نحو، ساخت‌واژه، واج‌شناسی و معنی‌شناسی قائل نیست. با توجه به این نگاه غیرحوزه‌ای، بسیار طبیعی به نظر می‌رسد که پژوهشگران این رویکرد می‌کوشند تا بخش‌های مختلف زبان را با استفاده از ابزارهای نظری واحد توصیف و تبیین کنند. با وجود این، امروزه در بررسی‌های واج‌شناختی رویکرد غالب، رویکرد زایشی است و دست کم نگارنده در هیچ‌کجا، چه در کلاس‌های آموزشی و چه در پژوهش‌ها،

^۱ - دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نشانه‌ای از شیوه‌های تحلیلی شناختی ندیده است. بنابر این، این سوال مطرح است که زبان‌شناسی شناختی در تحلیل فرایندهای واج‌شناختی از چه سازوکارهایی بهره می‌جوید و آیا آن سازوکارها در مقایسه با شیوه‌های رویکرد زایشی، به عنوان یک نظریه رقیب، تا چه حد موفق است؟

در پاسخ به این پرسش‌ها دو نوع نگاه متفاوت به این موضوع، یعنی لیکاف (۱۹۸۹) و نیست (۲۰۰۸) ارائه شد که اولی به عنوان نخستین گام‌ها در ارائه تحلیل‌های واج‌شناختی از منظری شناختی و دومی به عنوان اثری نوتر و نظام‌یافته‌تر در این حوزه در نظر گرفته شد. در ادامه نیز نقاط ضعف و قوت هر یک و میزان موفقیت آنها با نظریه‌های رقیب مقایسه شد.

۲- زبان‌شناسی شناختی

زبان‌شناسی شناختی خانواده‌ای از رویکردهای نظری سازگار با یکدیگر است که همگی این رویکردها بر این فرض بنیادین توافق دارند که زبان بخشی از شناخت است. همانطور که یاندا^۱ (۲۰۰۶: ۶) اشاره می‌کند از نظر زبان‌شناس شناختی، شناخت صرفاً همان شناخت است. میان زبان و دیگر توانایی‌های شناختی مرز مشخص و قاطعی وجود ندارد و زبان‌شناس شناختی در پی آن است که زبان را به وسیله ساخت‌های نظری سازگار با دیدگاه‌های دیگر حوزه‌های علوم شناختی تحلیل کند. بنابر این می‌کوشد تا تحلیل‌هایی از داده‌های زبان طبیعی فراهم آورد که به لحاظ روان‌شناختی واقعی باشند.

البته توجه به این نکته ضروری است که عموماً نظریه‌های زبان‌شناسی رفتاری جزیره‌مانند دارند، به این معنی که هر چارچوب نظری به طور مستقل عمل می‌کند و راه‌های ارتباطی محدودی با رویکردهای دیگر دارد؛ اما در این میان، زبان‌شناسی شناختی مجموعه‌ای از پژوهش‌های زبان‌شناختی کم‌وبیش فعال است که به وسیله دیدگاهی مشترک در یکدیگر تنیده شده‌اند؛ البته این پژوهش‌ها هنوز هیئت نظری یکپارچه و درست تعریف‌شده‌ای را به خود نگرفته‌اند (گیرآرتز^۲، ۲۰۰۶: ۲). بنابر این زبان‌شناسی شناختی چارچوبی انعطاف‌پذیر است نه یک نظریه واحد مربوط به زبان (همان).

نکته جالب توجهی که گیرآرتز (همان: ۳) به آن اشاره می‌کند این است که زبان‌شناسی شناختی، به طور عام، تمامی رویکردهایی را که در آنها زبان طبیعی به عنوان پدیده‌ای ذهنی مورد مطالعه قرار می‌گیرد، پوشش می‌دهد. از این رو زبان‌شناسی شناختی در معنای عام خود، زبان‌شناسی زایشی و بسیاری دیگر از نظریه‌های زبانی دیگر را دربرمی‌گیرد (همان). اما زبان‌شناسی شناختی در معنای دقیق‌تر خود، از بسیاری از رویکردهای دیگر، شامل رویکرد زایشی، فاصله می‌گیرد. به طور دقیق‌تر در زبان‌شناسی شناختی، تمرکز بر معنی است درحالی‌که در رویکرد زایشی تکیه بر جنبه‌های صوری زبان است (همان).

رویکرد شناختی و رویکرد زایشی از این جهت که هر دو به ذهن‌گرایی گرایش دارند به یکدیگر شباهت دارند اما دیدگاه این دو رویکرد در مورد رابطه بین زبان و شناخت بسیار متفاوت است (نیست،

۲۰۰۸: ۱۰). زبان‌شناسی شناختی بر خلاف زبان‌شناسی زایشی، به استعداد زبانی به عنوان حوزه‌ای مستقل در ذهن قائل نیست؛ به علاوه در رویکرد شناختی، واج‌شناسی، نحو و غیره حوزه‌های مستقلی در ذهن نیستند(همان). همچنین آنگونه که یاندا(همان: ۷) اشاره می‌کند همه پدیده‌های گوناگون زبان در شناخت و در یکدیگر بافته شده‌اند زیرا انگیزه همه آنها یک منبع، یعنی همان محرک درک جهان، است. ذکر این نکته نیز ضروری است که اساساً دستور شناختی چارچوبی غیرحوزه‌ای است و زبان بخشی از شناخت است و بنابر این پدیده‌های واجی، ساخت‌وازی، نحوی و معنایی همگی به وسیله طرحواره‌ها و روابط مقوله‌بندی مورد تحلیل قرار می‌گیرند(نست، ۲۰۰۸: ۲۰۵). در این رابطه استدلال‌هایی از علوم عصب‌شناسی^۱ در تایید نگاهی غیرحوزه‌ای به زبان وجود دارد. برای مثال فیلدمن^۲(۲۰۰۶: ۸-۹) تصریح می‌کند که تقسیم دستور به حوزه‌های خودواحد یا مستقلی همچون واج‌شناسی، ساخت‌واژه، نحو و معنی شناسی، ساختگی است.

با در نظر گرفتن این نوع نگاه و چارچوب کلی رویکرد شناختی، در ادامه به ارائه تلاش‌های پژوهشگران رویکرد شناختی در زمینه واج‌شناسی خواهیم پرداخت. از این رو ابتدا به مفهوم واج و نگاه رویکردهای گوناگون به این مفهوم بررسی می‌شود. سپس در چارچوب رویکرد شناختی، دو شیوه متفاوت در تحلیل‌های واج‌شناختی ارائه خواهد شد.

۳- واج‌شناسی

با در نظر گرفتن این که هدف از این نوشته آن است که واج‌شناسی شناختی به طور مختصر معرفی شود و با توجه به این موضوع که اساساً در واج‌شناسی در اولین قدم مفهوم واج بررسی و در ادامه بحث ابتدا به طور مختصر مفهوم واج و نوع نگاه رویکردهای مختلف به این مفهوم از گذشته تاکنون مطالعه می‌شود و سپس با توجه به اینکه در زمینه واج‌شناسی شناختی هنوز توافق نظر و یکپارگی مشاهده نمی‌شود دو اثر مهم در این زمینه بررسی خواهد شد.

۳-۱- مفهوم واج در گذر زمان

به طور کلی رویکردهای مختلف واج‌شناسی را می‌توان بر اساس دیدگاه نظریه‌پردازان آن رویکردها به مفهوم واج، تعریف کرد. مفهوم واج در قرن نوزدهم مطرح شد و با تغییراتی گاه رقابت‌آمیز در تعریف آن، به قرن حاضر راه یافته است. در خلال این دوره برخی از زبان‌شناسان بر مستقل بودن مفهوم واج از هر گونه انگیزه نقش‌گرایانه و یا تبیین‌های مرتبط با کاربرد زبان و عوامل غیرزبانی، همچون آناتومی و

فیزیولوژی، تاکید داشتند؛ درحالیکه برخلاف این نگاه، سنتی دیرینه از واج‌شناسی نقش‌گرایانه وجود دارد که هنوز زنده است و ردپای آن در همان آغاز پیدایش واج‌شناسی دیده می‌شود (ناثان^۱، ۲۰۰۷: ۶۱۲).
 بادوین دوکورتنه^۲ ([۱۸۹۵] ۱۹۷۲) به عنوان اولین واج‌شناس همزمانی^۳، دیدگاهی روان‌شناختی و جسم مدار^۴ نسبت به واج داشت و بر این باور بود که واج‌ها تصویر ذهنی^۵ از آواهایی‌اند که گویشوران به طور نظام‌مند در فرایند گفتار به طور ناقص تولید می‌کنند (همان).

از سوی دیگر ساخت‌گرایی اروپایی منشاء شماری از مفاهیمی است که کماکان در نظریه واج‌شناسی کاربرد دارد، برخی از این مفاهیم عبارت است از مشخصه‌ها^۶، خنثی‌شدگی^۷ و واج شامل^۸. ساخت‌گرایی اروپایی و به ویژه مشهورترین مکتب آن، یعنی مکتب پراگ، کاملاً ضد روان‌شناسی بوده است. البته دلیل این ضدیت ناشی از این نبوده که پیروان این مکتب مخالف بررسی ذهن^۹ بودند بلکه دلیل این امر همانا این است که این گروه از زبان‌شناسان معتقد بودند که زبان‌شناسی اصول و شیوه‌های پژوهش خاص خود را دارد و این اصول و شیوه‌ها از روش‌هایی که روان‌شناسان به کار می‌بندند متفاوت است و با آنها مرتبط نیست. تروبتسکوی^{۱۰} (۱۹۳۹: ۳۹) معتقد است که واج مفهومی نقشی است و باید بر اساس نقش آن تعریف شود؛ یک چنین تعریفی نمی‌تواند با استفاده از مفاهیم روان‌شناختی به دست آید (ناثان، ۲۰۰۸: ۷-۱۲۶).

در مکتب پراگ، مفهوم واج بر اساس مفهوم تقابل^{۱۱} تعریف شده است و در مواردی که میان دو آوا در جایگاه معینی شواهدی برای وجود تقابل مشاهده نمی‌شد، به نوع ویژه‌ای از واج به نام واج شامل^{۱۲} قائل می‌شدند که مشخصه معینی در این واج تخصیص داده نمی‌شد. واج شامل در برخی از نظریه‌های رایج واج‌شناسی، مانند اکثر گونه‌های واج‌شناسی زایشی، کماکان جایگاه خود را حفظ کرده است و برخی از نظریه‌پردازان دستورشناختی نیز به وجود چنین مفهومی قائل‌اند. باوجود این برخی دیگر از نظریه پردازان رویکرد شناختی مانند استامپ^{۱۳} (۱۹۷۳) و ناثان (۲۰۰۸) بر این باورند که واج شامل به لحاظ روان‌شناختی ماهیتی قابل قبول و پذیرفتنی ندارد.

پژوهشگران ساخت‌گرایی آمریکایی به دلیل اثرپذیری از جریان فلسفی غالب در آمریکا، یعنی پوزیتیویسم^۱ و همچنین مکتب روان‌شناختی حاکم در آمریکا، یعنی رفتارگرایی، با دیدگاهی عینی‌تر^۲ به ساختار واج‌شناختی می‌نگریستند؛ زیرا دو دیدگاه مذکور بر جنبه‌های قابل مشاهده و قابل تعریف واقعیت تأکید داشتند. ساخت‌گرایان آمریکایی مفهوم واج را پذیرفتند اما از دیدگاه آنها واج‌ها صرفاً مجموعه‌ای از آوایی‌اند که به لحاظ آواشناختی به یکدیگر شبیه و با یکدیگر در توزیع تکمیلی^۳ اند(همان: ۸-۱۲۷). قائل شدن به چنین دیدگاهی به رد برخی از مفاهیم بنیادین مکتب واج‌شناختی پراگ منجر شد. بنابر این در دیدگاه ساخت‌گرایان آمریکایی هیچیک از مفاهیم واج‌شامل و خنثی‌شدگی جایگاهی نداشتند.

در دستور زایشی واج، واقعیتی ذهنی یا انتزاعی است و صدا یا آوا، واقعیتی عینی یا مادی محسوب می‌شود(کامبوزیا، ۱۳۸۸: ۱۷). در این دیدگاه، واج مجموعه‌ای از ویژگی‌های تمایزدهنده است(همان). در سنت زبان‌شناسی زایشی، استعاره‌ای در تعریف مفهوم واج، به کار می‌رود؛ این استعاره بیان می‌کند که واج، آوایی زیرساختی است در حالیکه واج‌گونه‌ها آوای روساختی‌اند(ناتان، ۲۰۰۸: ۳۳). در این نوع نگاه واج‌گونه‌ها از طریق کاربرد قواعد واجی از واج‌ها اشتقاق می‌یابند(همان).

اما از نظر دیدگاه شناختی، واج‌ها، همان آواها^۴ محسوب می‌شوند. واج‌ها سیاهه‌ای نیمه‌تعیین شده^۵ از مشخصه‌ها نیستند بلکه آوای نمونه‌ای^۶ به شمار می‌روند که به طور کامل تعیین شدند(ناتان، ۲۰۰۷: ۶۲۰). به علاوه از دیدگاه شناختی توزیع تکمیلی و شباهت آوایی معرف مفهوم واج نیست. همچنین در این نگاه، واج، یک سطح بنیادین است و بنابر این واحدی واقعی و تصویر ذهنی از یک آوا است نه سیاهه‌ای از مشخصه‌های تمایزدهنده؛ از این رو ما در ذهن خود واج‌ها را می‌شنویم(همان).

۳-۲- واج‌شناسی شناختی

بسیاری از واج‌شناسان با مفهوم هر گونه اشتقاق و ترتیب اعمال قواعد آنگونه که در رویکرد زایشی می‌شناسیم، مخالف بودند؛ برای مثال لیکاف(۱۹۹۳) بر این باور است که اشتقاق و ترتیب اعمال قواعد، واقعیت روان‌شناختی ندارد و واج‌شناسی شناختی نباید به چنین چیزی قائل شود(ناتان ۲۰۰۸: ۱۴۶).

برخی از پژوهشگرانی که در چارچوب دستور شناختی فعالیت می‌کنند با هیچیک از دیدگاه‌های واج‌شناختی، اعم از واج‌شناسی ساخت‌گرا، زایشی یا طبیعی موافق نیستند و علیه این دیدگاه‌ها استدلال می‌کنند. این پژوهشگران معتقدند که شواهدی دال بر تأثیر کاربرد زبان بر ساختار دستور دارد؛ این مسئله در

فعل‌های زبان انگلیسی مشاهده می‌شود. بایی^۱ و اسلوبین^۲ (۱۹۸۲) نشان دادند که میان بی‌قاعدگی فعل و بسامد بالای کاربرد فعل در این زبان همبستگی زیادی وجود دارد، به عبارت دیگر تصرف‌های بی‌قاعدگی فعل‌ها دارای بسامد بیشتر است درحالی‌که فعل‌های دارای بسامد کمتر، باقاعده‌اند. پژوهشگران شناختی با شواهدی از این دست چارچوبی را پیشنهاد دادند که مبتنی بر رابطه نزدیک میان ساختار زبان و کاربرد زبان بود. لانگاکر^۳ (۱۹۸۷) و بارلو^۴ و کیم^۵ (۲۰۰۰) بر این باور هستند که فراگیری زبان صرفاً از صرفاً از طریق قرار گرفتن در معرض داده‌های زبانی و اصول کلی شناختی مربوط به مقوله‌بندی^۶ و انتزاع^۷ صورت می‌گیرد و در نتیجه در فراگیری زبان به اصول زبان‌شناختی مستقل نیازی نیست (ناثان، ۲۰۰۸: ۱۵۲). در این دیدگاه فراگیری زبان صرفاً ذخیره‌سازی نمونه‌های مجزای بسیار زیاد و سپس استخراج تعمیم از این نمونه‌های ذخیره‌شده است. این دیدگاه، نظریه کاربرد-بنیاد^۸ نامیده شد و به واج‌شناسی نیز گسترش یافت.

بایی (۲۰۰۰، ۲۰۰۱) بر این باور است که واژه‌ها و احتمالاً واحدهای بزرگتر از واژه، دقیقاً به همانگونه‌ای که تلفظ و شنیده می‌شوند ذخیره می‌گردند. این نوع نگاه به این معنی است که ما نیازمند ذخیره بسیار عظیمی هستیم و البته شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد که مغز قادر به ذخیره‌سازی تعداد بسیار زیادی از وقایع است. بنابر این کودکان هنگام فراگیری زبان، صرفاً همه آنچه را که می‌شنوند، با جزئیات آواشناختی بسیار زیاد، ذخیره می‌کنند. نظریه پردازان کاربرد-بنیاد استدلال می‌کنند که از این واحدهای ذخیره شده، طرحواره‌های^۹ انتزاعی قابل استخراج‌اند و واج‌ها، هجاها و دیگر واحدها صرفاً تعمیم‌هایی هستند که بر اساس نمونه‌های منفرد به دست می‌آیند (ناثان، ۲۰۰۸: ۱۵۳).

گروه دیگری از پژوهشگرانی که دارای پیشینه آواشناختی بودند نیز به چنین دیدگاه عینی درباره فرایندهای واج‌شناختی پرداختند. پیرهامپرت^{۱۰} (۲۰۰۲)، یکمن و دیگران^{۱۱} (۲۰۰۷) با به کارگیری مفهوم تازه گسترش یافته مقوله‌بندی، دیدگاهی مشابه با دیدگاه کاربرد-بنیاد ارائه دادند که نظریه نمونه-بنیاد^{۱۲} نام گرفته است. در غالب این دیدگاه نمونه‌های منفرد بسیار زیادی ذخیره می‌شوند اما نمونه‌های مشابه بر روی یکدیگر ذخیره می‌گردند؛ این مسئله را می‌توان به تعقیب یک مسیر در یک پارک تشبیه کرد؛

هرچه نمونه‌های بیشتری در یک مکان ذخیره شوند مسیر قابل مشاهده‌ای نمایان می‌گردد. نمونه‌های پربسامدتر، قدرتمندتراند و بنابر این احتمال تولید شدن آنها بیشتر است (ناثان، ۲۰۰۸: ۱۵۳).

پیشتر اشاره شد که بررسی‌های نگارنده نشان می‌دهد در زمینه واج‌شناسی هنوز اجماع و یکپارچگی میان دستورنویسان زبان‌شناسی شناختی مشاهده نمی‌شود و همانگونه که ناثان (۲۰۰۷: ۱۱۹۳) اشاره می‌کند واج‌شناسی شناختی دوران طفولیت خود را سپری می‌کند. اگرچه تقریباً همه پژوهشگران این حوزه در کلیات و اصول شناختی هم‌رأی هستند، اما به نظر می‌رسد در ارائه راهکارهای خود در تبیین مسائل مختلف زبانی هنوز نیازمند زمان و بررسی‌های بیشتری‌اند. در بررسی‌های نگارنده، پژوهشگران حوزه شناختی در زمینه واج‌شناسی در تحلیل‌های خود، یا به ذکر کلیات در این زمینه بسنده کرده‌اند و یا اگر تحلیلی ارائه داده‌اند ظاهراً، تحلیل‌هایی فردی بود و در دیگر منابع فعال در این حوزه مشاهده نمی‌شوند. از این رو در ادامه به ذکر دو شیوه از تحلیل‌های واج‌شناختی شناختی خواهیم پرداخت؛ ابتدا نگاه لیکاف (۱۹۸۹) به عنوان نخستین تلاش‌ها در واج‌شناسی شناختی و سپس دیدگاه نیست (۲۰۰۸)، که رویکردی کاربرد-بنیاد است و در مقایسه با دیگر منابع به نظر عمیق‌تر و نظام‌مندتر می‌آید. به علاوه درباره نگاه کاربرد-بنیاد و اهمیت این نوع نگاه در بررسی‌های شناختی زبان، لانگاکر (۱۹۹۹: ۹۱) اشاره می‌کند که در الگوی کاربرد-بنیاد، اهمیت ویژه‌ای به کاربرد واقعی نظام زبان‌شناختی و دانش گویشور از این کاربرد مبذول می‌شود. همچنین گیرآرتس و دیگران (۱۹۹۴: شماره صفحه) تصریح می‌کند که اگر زبان مورد بررسی ما، زبان واقعی است، می‌توان ادعا کرد که زبان‌شناسی شناختی رویکردی کاربرد-بنیاد است.

۳-۲-۱- لیکاف (۱۹۸۹)

سوال مهمی که لیکاف (۱۹۸۹: ۱) در مواجهه با واج‌شناسی زایشی و رویکرد اشتقاقی مطرح می‌کند این است که آیا انسان هر بار که جمله‌ای را تلفظ می‌کند در ذهن خود از تمامی اشتقاق‌های مرحله به مرحله ارائه شده از سوی دستور زایشی، عبور می‌کند؟ پاسخی که او در کلاس درس دریافت می‌کند، پاسخ نه است. بنابر این او سؤال دیگری مطرح می‌کند: اگر مراحل میانی^۱ مطروحه در واج‌شناسی زایشی هرگز در ذهن گویشور رخ نمی‌دهند، این اشتقاق‌ها چه واقعیت شناختی خواهند داشت؟ پاسخ واج‌شناسی زایشی به سؤال او این است که صورت‌هایی که به سطوح میانی تعلق دارند در سطح توانش^۲ واقعیت دارند نه در سطح کنش^۳ (همان). تحت تاثیر نظریه‌های پیوندگرا^۴ در رابطه با ذهن، لیکاف استدلالی علیه وجود سطوح میانی مطروحه در رویکرد زایشی ارائه می‌دهد. از نظر او فرایندهای عصبی^۵ در زمان واقعی رخ می‌دهند اما اشتقاق‌های واج‌شناختی در زمان واقعی رخ نمی‌دهند بلکه در زمانی انتزاعی، که با زمان

واقعی مطابقت ندارد، اتفاق می‌افتند. به عقیده او مغز نمی‌تواند همه آن مراحل اشتقاق‌های میانی طولانی و مفصل مربوط به جملات را درک کند(همان). او صریحاً بیان می‌کند ترتیب اعمال قواعد و اصول مربوط به این رویکرد محصول نظریه‌ای نادرست است(همان). لیکاف، خود ادعا می‌کند که در پی راهی است که واج‌شناسی را ساده و هم‌راستا با توانایی‌های مغز سازد. او در نگاه شناختی خود به واج‌شناسی، معتقد است که واج‌شناسی شناختی، توصیف‌کننده رابطه میان تکواژهای ذخیره شده در ذهن و توالی‌های آوایی است. با توجه به این مطلب او به دو سطح تکواژی^۱ و آوایی^۲ قائل می‌شود. به علاوه او به یک سطح میانی نیز قائل می‌شود، و این سطح سوم را، سطح واجی^۳ می‌نامد(همان: ۲). از نظر لیکاف سه سطح نامبرده، ابعاد لازم و کافی برای ساختار واج‌شناختی‌اند(همان).

لیکاف همچنین اشاره می‌کند که در رویکرد مورد نظر او به جای قواعدی که در رویکرد زایشی معرفی می‌شوند، ساختارها^۴ وجود دارند. این ساختارها بیانگر محدودیت‌های خوش‌ساختی^۵ در درون سه سطح مذکور و همبستگی میان این سطوح است(همان). در حالت پیش‌فرض هر سه سطح مانند هم هستند ولی ساختارهای میان-سطحی^۶ چنین پیش‌فرض‌هایی را نقض می‌کنند(همان). از نگاه او ساختارهای میان-سطحی، جهت-خشی^۷ اند و در تولید و درک به طور مستقیم به کار می‌روند. هر ساختار، مجموعه‌ای از محدودیت‌ها را اعمال می‌کند و محدودیت‌های مربوط به ساختارهای مختلف به طور همزمان^۸ برآورده یا ارضا می‌شوند(همان). بنابر عقیده لیکاف واج‌شناسی شناختی در درون چهارچوب چهارچوب واج‌شناسی خودواحد^۹ قرار دارد(همان). لیکاف در نوشته خود به مثال‌ها و مسائل کلاسیک در واج‌شناسی می‌پردازد؛ این مثال‌ها پیشتر مورد توجه دیگر رویکردها به ویژه رویکرد زایشی بوده است و با توسل به اشتقاق‌ها و ترتیب اعمال قواعد تبیین می‌شدند؛ لیکاف با بررسی دوباره این نمونه‌ها می‌کوشد که نشان دهد اشتقاق‌ها، ترتیب اعمال قواعد، دورها^{۱۰} و اصول^{۱۱}، مورد نیاز نیستند و قابل حذف‌اند.

برای آنکه خواننده تصویر روشنی از رویکرد لیکاف داشته باشد در ادامه ضمن ارائه سازوکارهای مورد نظر وی، در نمونه‌ای شیوه تحلیل او بیان می‌شود. همانطور که ذکر شد الگوی مورد نظر لیکاف دارای سه سطح تکواژی، واجی و آوایی است. این رویکرد بنا به ادعای لیکاف فاقد قاعده است و در عوض دارای ساختارهایی است که بیانگر شرط خوش‌ساختی درون و میان سطوح است. ساختارهای

درون-سطحی^۱ ارجح‌اند. ساختارهای میان-سطحی بیانگر محدودیت‌هایی است که در درون یک سطح نمی‌تواند به کار رود. در ساختارهای میان-سطحی، محیط مورد نظر می‌تواند در هر یک از سطوح وجود داشته باشد(همان: ۴).

در نمونه‌هایی که در زیر ارائه می‌شود، هر ساختار میان-سطحی، دو سطح بازنمایی و مجموعه‌ای از خطوط متناظر دارد. خطی که بر روی آن علامت است، بیانگر عدم وجود عنصر متناظر در یک سطح است(همان). لیکاف اشاره می‌کند در یک ساختار میان-سطحی، یک شرط تلویحی ناگفته وجود دارد که در شماره یک بیان شده است:

()

شرط ارائه شده در شماره یک بیانگر این است که اگر محیط () مورد نظر فراهم بود و در این محیط واقع شد، به تبدیل می‌شود. () محیط اعمال قاعده، عنصر در سطح بالاتر و عنصر در سطح پایین‌تر است. بنابر این ساختار پیشنهادی لیکاف به جای قاعده حذف واکه که در رویکرد زایشی بیان می‌شود در شماره دو ارائه می‌شود.

۲- حذف واکه: اولین واکه از دو واکه متوالی در سطح تکواژی، در سطح واجی ظاهر نمی‌شود(همان: ۵).

M: V + V

P: 

در شماره دو در بالا بیانگر سطح تکواژی، بیانگر سطح واجی و بیانگر واکه و خط دارای علامت بیانگر عدم وجود واکه در سطح واجی و در نتیجه حذف واکه است. به عنوان نمونه‌ای دیگر از ساختارهای مورد نظر لیکاف، ساختار درج، که به جای قاعده درج در رویکرد زایشی به کار می‌رود، در شماره سه ارائه می‌شود.

۳- درج: زمانیکه همخوانی در سطح واجی، پیش از توالی قرار گیرد، واکه که در سطح واجی وجود ندارد، در سطح آوایی میان همخوان و قرار می‌گیرد(همان).

P: []



F: C e ? #

در شماره سه در بالا بیانگر سطح واجی، بیانگر سطح آوایی، نشان‌دهنده همخوان و دو علامت صرفاً بیانگر این است که همخوان و در سطح واجی مجاور یکدیگراند(همان).

لیکاف در نوشته خود مقایسه‌ای میان تحلیل زایشی و شناختی در زبان‌های مختلف انجام می‌دهد. با در نظر داشتن آنچه تاکنون از رویکرد لیکاف ارائه شد، نمونه‌ای از این مقایسه در زبان لاردیل^۲ ارائه می‌شود. او اشاره می‌کند که صورت زیرساختی به صورت

تلفظ می‌شود، در نتیجه رویکرد زایشی با استفاده از سه قاعده و ترتیب اعمال آن قواعد این مسئله را توضیح می‌دهد. این قواعد در شماره چهار ارائه می‌شوند:

→ قاعده حذف واکه^۱ -الف-۴

→ قاعده ساده‌سازی خوشه^۲ -ب-۴

→ قاعده حذف غیر تیغه‌ای^۳ -ج-۴

با توجه به سه قاعده ارائه شده، اشتقاق شماره پنج به دست می‌آید:

#tjumputjumpu#

#tjumputjump#

قاعده حذف واکه

#tjumputjum#

قاعده ساده‌سازی خوشه

#tjumputju#

قاعده حذف غیر تیغه‌ای

هریک از قواعد ارائه شده در شماره چهار، بر جایگاه پایانی واژه اعمال می‌شود. در دستور زایشی این قواعد به ترتیب اعمال می‌شوند و جایگاه پایانی جدیدی ایجاد می‌کنند که زمینه اعمال قاعده بعدی را فراهم می‌آورد. در رویکرد زایشی این مسئله خود شاهدهی برای ترتیب اعمال قواعد تلقی می‌شود. اما لیکاف اشاره می‌کند یک چنین نمونه‌هایی در رویکرد شناختی به آسانی قابل توضیح‌اند و برای این منظور تنها به دو سطح از سطوح نامبرده در رویکرد او نیاز است. او دو سطح تکواژی و واجی را برای این مهم به کار می‌بندد و ساختارهایی متناظر با قواعد بیان شده در شماره پنج ارائه می‌دهد(همان: ۹)؛ این ساختارها در شماره شش ذکر می‌شوند:

حذف واکه -الف-۶

M: V C₁ V C₁ V #

✕

P:

ساده‌سازی خوشه -ب-۶

M: C C

✕

P:

#

حذف تیغه‌ای -ج-۶

M: [-syl,-apic]



P: #

در شماره شش-ج، مشخصه‌های [-هجایی^۱، -تیغه‌ای^۲] نشان‌دهنده واج غیر تیغه‌ای‌اند. لیکاف اشاره می‌کند مرز واژه در ساختار حذف واکه در شماره شش-الف در سطح تکواژی قرار دارد درحالی‌که مرز واژه در دو ساختار دیگر (شش-ب و شش-ج) در سطح واجی است. در دو ساختار دوم و سوم (شش-ب و شش-ج) خطوط خط‌خورده (دارای علامت) به سمت چپ مرز واژه در سطح واجی ختم می‌شوند و این به آن معنی است که بخش زمانی^۳ پرنشده که متناظر با عناصر سطح تکواژی‌اند در سطح واجی، درون واژه قرار می‌گیرند(همان) نه در مرز واژه.

سپس لیکاف بازنمایی ارائه می‌دهد که نتیجه اعمال ساختارهای ارائه شده در شماره شش است. این بازنمایی در شماره هفت ارائه می‌شود:

M: /# t j u m p u t j u m p u # /



P: /# t j u m p u t j u # /

لیکاف اشاره می‌کند که در تحلیل مذکور هر یک از خطوط خط‌خورده(دارای علامت) به سمت چپ مرز واژه در سطح واجی قرار می‌گیرند و چیزی میان این نقطه خاتمه و مرز واژه حائل نمی‌شود، بنابراین این هر سه ساختار به کار رفته در این تحلیل می‌توانند به طور همزمان برآورده شوند(همان). لیکاف به علاوه به مفهوم هماهنگی^۴ که برگرفته از نظریه هارمونی اسمولنسکی^۵ (۱۹۸۶) است اشاره می‌کند؛ او تصریح می‌کند که در نظره پیوندگرا، بیشترین هماهنگی متناظر با صرف کمترین میزان انرژی است(همان: ۲۹). او بر این باور است که ساختارها، هماهنگی را هم در درون و هم در میان سطوح افزایش می‌دهند؛ سپس او یکسانی پیش‌فرض^۶ را اینگونه توصیف می‌کند: یکسانی در میان تمامی سطوح به شکل بیشینه هماهنگ است به جز زمانی‌که کاربرد ساختارها باعث افزایش هماهنگی شود (همان). در رویکرد او محدودیت‌ها به طور همزمان به گونه‌ای برآورده می‌شوند که بیشترین هماهنگی ایجاد گردد(ویلر^۷ و تریسکوی^۸، ۱۹۸۹: ۱). لیکاف همچنین بر این باور است که از آنجاییکه واج‌شناسی شناختی بخشی از دستور شناختی است، جنبه‌های دیگر دستور را مستقیماً در دسترس دارد؛ این مسئله به

این دلیل است که دستور شناختی توصیف کننده همبستگی میان ابعاد مختلف ساخت^۱ است و از این رو می‌توان اظهار داشت که میان واجشناسی و دیگر جنبه‌های نحو، معنی‌شناسی و کاربردشناسی همبستگی وجود دارد (لیکاف، ۱۹۸۹: ۳۲).

پس از اثر لیکاف (۱۹۸۹)، ویلر و تِرتسکوی (۱۹۸۹)، با همان نگاه پیوندگرا، به نوعی، رویکرد معرفی شده از سوی لیکاف را پیش رو گرفتند و البته نام الگوی مورد نظر خود را الگوی نقشه‌های بسیار^۲ نهادند. نهادند. البته تا آنجایی که بررسی‌های نگارنده نشان می‌دهد نه اثر لیکاف (۱۹۸۹) و نه الگوی پیشنهادی ویلر و تِرتسکوی (۱۹۸۹) مورد استقبال پژوهشگران حوزه شناختی قرار نگرفت و اگرچه تقریباً همه محققان رویکرد شناختی همانند لیکاف با شیوه و سازوکار رویکرد زایشی موافق نبودند، پژوهشگران واج شناسی شناختی، در مسیر دیگری متفاوت با رویکرد لیکاف به حرکت پرداختند که در بخش بعدی، شکل کلی این مسیر شرح داده می‌شود.

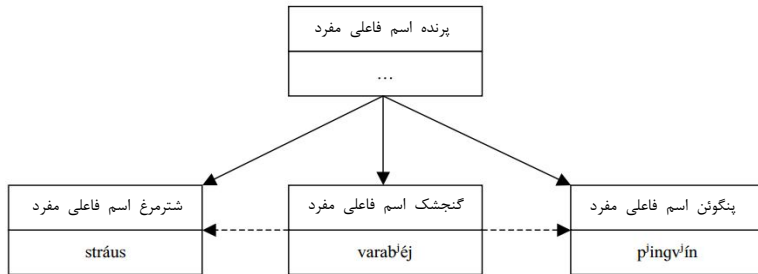
۳-۲-۲- نیست (۲۰۰۸)

در این بخش پیش از آنکه به شیوه تحلیل نیست در واج‌شناسی بپردازیم، لازم است ابتدا سازوکار و ابزار نظری او را معرفی کنیم زیرا نگاه غیرحوزه‌ای او به زبان باعث می‌شود که از ابزار نظری واحدی در بخش‌های مختلف زبان بهره می‌جوید.

نیست در نوشته خود، بر دستور شناختی لانگاکر^۳ (۱۹۸۷، ۱۹۹۱ و ۱۹۹۹)، به عنوان یکی از اثرگذارترین چارچوب‌های موجود در زبان‌شناسی شناختی، تکیه می‌کند. البته نیست اشاره می‌کند که لانگاکر (۱۹۹۱ و ۱۹۹۹) و دانشجوی لانگاکر، یعنی کوماشیرو^۴ (۲۰۰۰)، از چارچوب خود به نام چارچوب کاربرد-بنیاد یاد می‌کنند که البته این چارچوب با آنچه بارلو و کِرِمِر (۲۰۰۰) و بایی (۲۰۰۱) الگوی کاربرد-بنیاد می‌نامند متفاوت است و نیست خود، عنوان دستور شناختی را برای رویکرد لانگاکر بر می‌گزیند (نیست، ۲۰۰۸: ۱۰).

نیست (همان: ۱۱) به اصلی حائز اهمیت در دستور شناختی که از سوی لانگاکر (۱۹۸۷: ۵۳-۵۴) مطرح شده اشاره می‌کند؛ این اصل نیاز محتوایی^۵ نام دارد و نیست آن را اینگونه تعریف می‌کند: تنها ساختارهای مجاز در دستور یک زبان عبارت است از الف-ساختارهای واجی و معنایی یا نمادین^۶ که عملاً در عبارات زبانی به کار می‌روند، ب-طرحواره‌های مربوط به چنین ساختارهایی و ج-مقوله‌بندی روابط موجود در دو مورد الف و ب مذکور.

این مسئله به این معنی است که دستور، شبکه‌ای از ساخت‌های معنی‌دار است. نیست نیاز مطرح شده از سوی لانگاکر را توسط نموداری نمایش می‌دهد، این نمودار بیانگر شبکه مقوله‌بندی و نشان‌دهنده مقوله پرنده در زبان روسی است. نمودار مذکور در شماره ۱- ارائه می‌شود.



نمودار ۱- شبکه مقوله‌بندی

در نمودار شماره ۱ هر یک از چهار مستطیل طرحواره‌هایی هستند که بیانگر تعمیم‌های به دست آمده از کاربرد زبان‌اند. کاربران زبان با پاره‌گفتارهای بسیاری که در بردارنده واژه‌های مربوط به پرنده‌ها هستند، همانند واژه‌های موجود در نمودار شماره هشت، مواجه می‌شوند و بر اساس چنین پاره‌گفتارهایی، طرحواره‌هایی را شکل می‌دهند که جمع‌بندی از مشترکات پاره‌گفتارهای در بردارنده هر واژه است (همان). طرحواره‌ها شامل صورت و/یا معنی‌اند. در نمودار شماره هشت اطلاعات معنایی در بخش بالایی هر مستطیل ارائه شده است. البته باید توجه داشت که زبان‌شناسی شناختی اصطلاح معنی‌شناسی را با معنی گسترده‌ای در نظر می‌گیرد. در رویکرد شناختی فرض بر این است که معنی جسم‌مدار است (جانسون^۱ ۱۹۸۷ و لیکاف و جانسون ۱۹۹۹)؛ به عبارت دیگر معنی از تجربه حاصل می‌شود و تجاری که ما با جسم خود کسب می‌کنیم نقش بسیار مهمی دارد. با تکیه بر اهمیت تجربه، در زبان‌شناسی شناختی استدلال می‌شود که مرز بین دانش زبان‌شناختی و فرازبان‌شناختی^۲ تا حد زیادی ساختگی است (لانگاکر، ۱۹۸۷: ۱۵۴) (نقل شده در نیست، ۲۰۰۸: ۱۱). بنابر این در زبان‌شناسی شناختی، معنی‌شناسی، کاربردشناسی^۳ را نیز در برمی‌گیرد. ذکر این نکته نیز ضروری است که در زبان‌شناسی شناختی، معنی شناسی، هم شامل معنی واژگانی و هم معنی دستوری است؛ مقوله‌های دستوری، شاخص‌های قراردادی نیستند بلکه ساخت‌های معنی‌دارند و حتی اجزای کلام نیز تعریف معنایی دارند (لانگاکر، ۱۹۸۷: ۱۸۳-۲۷۴) (نقل شده از نیست، ۲۰۰۸: ۱۱). بنابر این بخش بالایی مستطیل‌ها در نمودار شماره هشت، علاوه بر معنی واژگانی، شامل ویژگی‌های (اسم)، (حالت فاعلی) و (مفرد) نیز می‌شود.

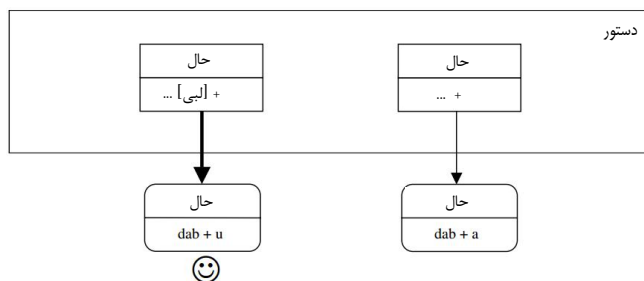
قسمت پایینی مستطیل‌ها در نمودار ۱- نشانگر تلفظ آوایی غیرمفصل^۱، واژه‌های مورد نظر است. نیست اشاره می‌کند بخش واجشناختی طرحواره شماره هشت، بازنمایی مستقیم آواها نیست بلکه در زبانشناسی شناختی فرض بر این است که بخش واجشناختی مذکور نشان‌دهنده مفهوم‌سازی^۲ مربوط به آواها در دستور ذهنی کاربران زبان است. بنابراین همانطور که معنی، برای مثال، گنجشک یک مفهوم^۳ است، آوایی که برای مشخص کردن این معنی بکار می‌بریم، یعنی []، نیز یک مفهوم است (همان: ۱۲). در زبانشناسی شناختی، همانگونه که ذکر شد، معنی‌شناسی مفهوم گسترده‌ای دارد و به همان شکل واجشناسی نیز معنی گسترده‌ای دارد و هم واجشناسی و هم آواشناسی را در بر می‌گیرد. بنابراین این‌طور به نظر می‌رسد که حداقل در این نگاه از زبانشناسی شناختی، برخلاف رویکرد زایشی، واجشناسی و آواشناسی دو حوزه مجزا از هم در نظر گرفته نمی‌شود.

در این نگاه، طرحواره‌ها تشکیل یک شبکه را می‌دهند و این طرحواره‌ها بوسیله روابط مقوله‌ای^۴ که در نمودار شماره هشت توسط پیکان نشان داده شده‌اند به یکدیگر مرتبط می‌شوند. خطوط ممتد نشان دهنده رابطه‌ای است که لانگاکر (۱۹۸۷: ۳۷۱) آن را نمونه^۵ می‌نامد (همان: ۱۳). سر پیکان به سمت نمونه ویژه‌تر^۶ است. مثلاً در نمودار شماره هشت، طرحواره مربوط به گنجشک از طرحواره مربوط به پرندۀ ویژه‌تر است. در این نمودار بخش واجی مربوط به طرحواره پرندۀ خالی است و با چند نقطه نشان داده شده است؛ علت این امر این است که هیچ ویژگی برجسته‌ای که میان همه نام‌های پرندگان تکرار شود وجود ندارد (همان). بنابراین هم با توجه به معنی و هم با توجه به صورت، بالاترین طرحواره در نمودار شماره هشت، از بقیه طرحواره‌ها کلی‌تر است. پیکان‌های خط‌چین در نمودار، نشان‌دهنده دومین نوع از روابط مقوله‌بندی، یعنی گسترش^۷ است. لانگاکر (۱۹۸۷: ۳۷۱) اشاره می‌کند که این نوع از پیکان پیکان‌ها طرحواره‌هایی را که به یکدیگر شباهت دارند ولی هیچیک نمونه‌ای از دیگری نیستند، به یکدیگر متصل می‌کند (همان). این نوع از پیکان‌ها یک‌سویه هستند زیرا گنجشک‌ها نمونه‌ای از پرندۀ ویژه‌تر هستند در حالیکه شترمرغ و پنگوئن اعضای حاشیه‌ای از این مقوله هستند. در مواردی که چنین عدم تقارنی مشاهده نشود پیکان‌ها می‌توانند دوسویه شوند (همان).

نیت اشاره می‌کند که زبانشناسی شناختی رویکردی محدودیت‌گرا^۸ است به این معنی که این چارچوب دارای تعداد محدودی ساخت نظری است که همگی صرفاً از نیاز محتوی، که پیشتر ذکر شد، مجوز خود را دریافت می‌کنند (همان). تمامی این ساخت‌های نظری، انگیزه و محرکی شناختی دارند؛ به

بیان دیگر روابط مقوله‌ای و طرحواره‌ها صرفاً به زبان‌شناسی محدود نیستند بلکه به طور کلی نشان‌دهنده جنبه‌های شناخت هستند. نکته جالب توجهی که در این نوع نگاه باید در نظر داشت پی‌آمد این دیدگاه برای واج‌شناسی و ساختواژه است: در این دیدگاه، بازنمایی‌های زیرساختی انتزاعی، قواعد و ترتیب اعمال آن‌ها جایگاهی ندارند زیرا با نیاز محتوایی سازگار نیستند.

نسبت در ادامه بحث خود به راهکارهایی می‌پردازد که گویشوران زبان ممکن است هنگام فعال‌سازی طرحواره‌ها در شبکه‌های مقوله‌بندی بکار بندند. او با استفاده از زبانی فرضی شرایطی را بررسی می‌کند که گویشور نمی‌داند که کدامیک از پایانه‌های^۱ زمان حال [] یا [] را به ستاک [] بیافزاید. بنابراین در الگوی مورد نظر او دو انتخاب پیش روی گویشور می‌گذارد: [] و [] (همان). او، این انتخاب‌ها را نامزد^۲ می‌نامد و در نموداری که ارائه می‌دهد نامزدها را در درون مستطیل‌هایی با گوشه‌های های گرد قرار می‌دهد؛ نمودار پیشنهادی او، در نمودار شماره نه نشان داده شده است. علامت در نمودار نشان‌دهنده مرز بین ستاک و پایانه است.



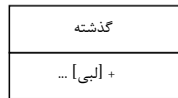
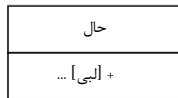
نمودار ۹- تعامل طرحواره‌ها

نامزدها نشان‌دهنده فرضیه‌هایی‌اند که گویشوران زبان می‌توانند درباره زبان خویش داشته باشند. از آنجاییکه هیچگونه محدودیت ذاتی برای چنین فرضیه‌هایی وجود ندارد، مجموعه نامزدها می‌تواند نامحدود باشد. حال سوال این است که گویشور زبان چگونه تشخیص می‌دهد که کدامیک از نامزدها را انتخاب کند؟ پاسخ نسبت این است که گویشوران نامزدها را با شبکه‌های مقوله‌بندی در دستور ذهنی خود مقایسه می‌کنند (همان: ۱۴): در نمونه ساده ذکر شده در نمودار شماره نه، دستور، مستطیلی است که طرحواره‌ها را در برمی‌گیرد. طرحواره ارائه شده در سمت چپ بیان می‌کند که ستاک‌های مختوم به همخوان‌های لبی^۳ با پایانه [] ترکیب می‌شوند؛ از سوی دیگر طرحواره ارائه شده در سمت راست، بدون بدون تعیین کردن شکل ستاک، پایانه [] را به ستاک می‌افزاید. بنابراین نامزد سمت چپی نشان‌دهنده طرحواره دربردارنده مشخصه [لی] است درحالی‌که نامزد سمت راستی بیانگر طرحواره عام‌تر ارائه شده در سمت راست است، یعنی طرحواره‌ای که از صورت ستاک، توصیفی ارائه نمی‌دهد. از اینرو در این شرایط

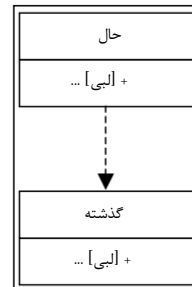
لانگاکر (۱۹۹۹: ۱۰۶) معتقد است که نامزد سمت چپی نشان‌دهنده درجه بالاتری از همپوشانی مفهومی^۱ است (همان: ۱۵). این نامزد به عنوان برنده برگزیده می‌شود و همانطور که نمودار شماره نه نمایش می‌دهد، این موضوع توسط صورتی خندان در بخش زیرین نامزد، نشان داده می‌شود و به منظور سهولت بیشتر در توضیحات و ارجاعات، پیکان‌های ضخیم نشان‌دهنده درجه بالای همپوشانی مفهومی است. نسبت همچنین اشاره می‌کند که درجه همپوشانی مفهومی در این رویکرد، فرایندی خودکار^۲ است و برخلاف رویکردهای قاعده-بنیاد^۳، به عنوان یک اصل^۴ یعنی همان شرط جای دیگر^۵ بیان نمی‌شود (همان: ۱۶).

نکته دیگری که در مورد شیوه عملکرد این رویکرد از زبانشناسی شناختی مطرح می‌کند، موضوع طرحواره‌های مرتبه دوم^۶ است. همانطور که خواننده بیاد دارد که طبق نمودار شماره نه، گویشوران می‌توانند طرحواره‌ای برای زمان حال در افعال شکل دهند. فرض کنیم که در این زبان فرضی، زمان گذشته فعل توسط پایانه [] ساخته می‌شود، برای مثال []، و کاربران زبان طرحواره‌ای می‌سازند که بیان می‌کند ستاک فعل‌هایی که مختوم به همخوان لبی هستند با پایانه [] ترکیب می‌شوند. در نمودار شماره ۱۰ طرحواره‌های زمان حال و گذشته مذکور، همانگونه که نیست نمایش می‌دهد، ارائه می‌شود.

طرحواره‌های مرتبه اول



طرحواره مرتبه دوم



نمودار ۱۰- طرحواره‌های مرتبه اول و مرتبه دوم

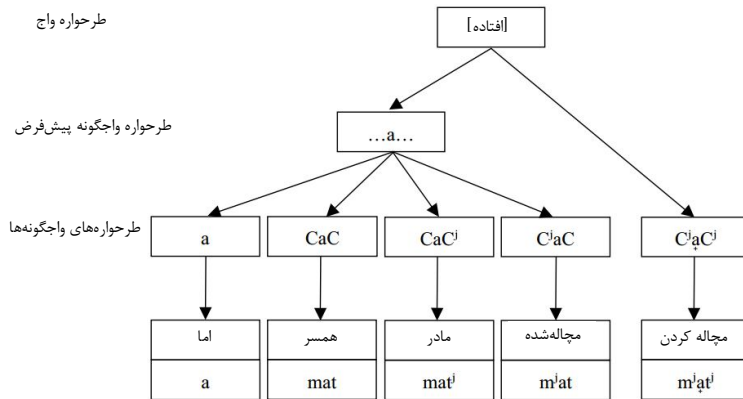
پیشتر ذکر شد که در این دیدگاه، زمانیکه طرحواره‌ها از طریق روابط مقوله‌ای مرتبط شوند، شبکه‌هایی از مقوله‌ها شکل می‌گیرند. دو طرحواره قرار گرفته در سمت چپ نمودار شماره ۱۰، تاحدی با یکدیگر سازگار هستند بنابراین همانطور که قسمت سمت راست نمودار شماره ۱۰ نشان می‌دهد، گویشوران می‌توانند آن دو را بوسیله روابط گسترده‌تری به یکدیگر متصل سازند؛ بعلاوه زمانیکه کاربران

زبان متوجه شوند که روابط یکسانی در دستور زبان تکرار می‌شود، می‌توانند بر اساس روابط گسترش، طرحواره‌های دیگری شکل دهند (همان). این مسئله در نمودار از طریق قرار دادن طرحواره‌های زمان حال و گذشته فعل و روابط گسترش ارتباط‌دهنده آن‌ها در درون مستطیل، نمایش داده شده است. نیست چنین طرحواره‌هایی را، طرحواره‌های مرتبه دوم می‌نامد (همان). علت این نامگذاری این است که این طرحواره‌ها بر اساس طرحواره‌های دیگری شکل گرفته‌اند. طرحواره واقع شده در سمت راست نمودار شماره ۱۰، از دو طرحواره سمت چپی در همان نمودار با اضافه رابطه گسترش تشکیل یافته است، بنابراین از دو طرحواره سمت چپ پیچیده‌تر است. نیست دو طرحواره سمت چپ را در نمودار مذکور، طرحواره مرتبه اول^۱ می‌نامد.

از آنجا که رابطه میان جزء و کل بخش بسیار مهمی از شناخت انسان است (همان: ۲۱) در زبان‌شناسی نیز این رابطه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. برای مثال در واج‌شناسی گفته می‌شود که واژه‌ها از هجاها و هجاها از سگمنت‌ها^۲ تشکیل شده‌اند و این خود نشان‌دهنده رابطه کل-جزء میان عناصر زبانی است. در دستور شناختی این نوع رابطه توسط آنچه لانگاکر (۱۹۸۷: ۷۵) روابط اتحاد یا یکپارچگی^۳ می‌نامد، بیان می‌شود (همان). این رابطه در تحلیل‌های شناختی و نمودارهای آن، توسط خط ممتد نشان داده می‌شود و در نمودارهای آتی نمونه‌های آن ذکر خواهد شد.

نهایتاً نیست ابزار نظری که در رویکرد مورد نظر خود بکار می‌برد، برمی‌شمرد و اشاره می‌کند که ابزارهای مذکور مفاهیمی هستند که همگی مبتنی بر اصول کلی شناخت هستند (همان: ۲۸). این ابزارها چنانکه شرح آن‌ها رفت عبارتند از: طرحواره، طرحواره مرتبه اول، طرحواره مرتبه دوم، رابطه مقوله‌بندی، رابطه گسترش و رابطه نمونه. او در تحلیل واج‌شناختی خود نیز از همین ابزارها بهره می‌جوید، که در ادامه به آن می‌پردازیم.

در مبحث واج‌شناسی اولین موضوعی که نیست به آن می‌پردازد مسئله ویژگی‌های تمایزدهنده و غیرتمایزدهنده و چگونگی نگاه رویکرد شناختی به این مسئله است. او مطرح می‌کند که زمانیکه کاربران زبان در معرض پاره‌گفتارهای زبان قرار می‌گیرند، قادرند طرحواره‌هایی مبتنی بر آوایی که می‌شنوند یا تلفظ می‌کنند، بسازند (همان: ۳۱). او در نموداری، پنج واژه از زبان روسی که دارای واکه‌های افتاده و تکیه‌بر در محیط‌های مختلف هستند و همچنین طرحواره‌هایی را که بر اساس آن‌ها شکل گرفته‌اند، ارائه می‌دهد؛ این نمودار، در شماره ۱۱ ارائه شده است.



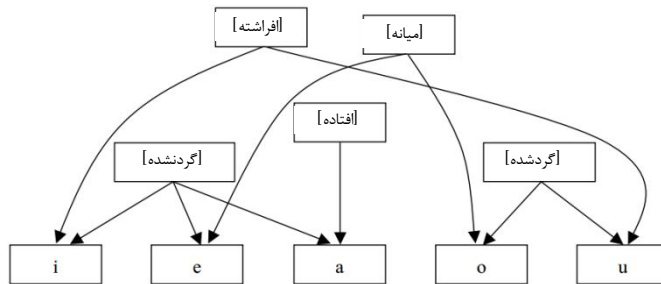
نمودار ۱۱- واج /a/ در زبان روسی به عنوان شبکه مقوله‌ای

نمودار شماره ۱۱ نشان می‌دهد که میان همخوان‌های کامی‌شده که در نمودار با نشانه نشان داده شده است، واکه پیشین شده [] بکار می‌رود و واکه پسین‌تر [] در محیط‌های دیگر کاربرد دارد. این مسئله بیانگر این است که [] و [] در توزیع تکمیلی هستند و از آنجا که همیشه در محیط‌های متفاوتی بکار می‌روند، تشکیل جفت کمینه نمی‌دهند و تمایز معنایی ایجاد نمی‌کنند و در نتیجه عناصر غیرتمایزدهنده و در واقع واجگونه هستند (همان: ۳۲). کاربران زبان می‌توانند بوسیله واکه []، طرحواره ای شامل‌تر مبتنی بر همه طرحواره‌های دیگر تشکیل دهند؛ در نمودار مذکور واکه []، واجگونه‌ای است که در همه محیط‌ها بجز میان همخوان‌های کامی‌شده ظاهر می‌شود، بنابراین واکه پیش‌فرض است و لازم نیست برای آن محیط خاصی تعیین شود و این طرحواره صرفاً شامل سه نقطه (...) در قبل و بعد از واکه است. همچنین در سطحی بالاتر این امکان برای گویشوران زبان وجود دارد که طرحواره‌ای برای هر دو واجگونه مذکور بنا کنند؛ این طرحواره نشان‌دهنده این است که هر دو واجگونه، واکه‌های افتاده هستند. طرحواره مذکور بالاترین مستطیل در نمودار شماره ۱۱ است. از سوی دیگر چون واکه‌های افتاده در هر محیطی ظاهر می‌شوند، می‌توانند با واکه‌های میانه و افتاده تشکیل جفت کمینه کمینه دهند؛ در اینصورت واکه‌ها تمایز معنایی ایجاد می‌کند و در نتیجه واج محسوب می‌شوند.

همانطور که نمودار شماره ۱۱ نشان می‌دهد، در دستور شناختی، واج‌ها و واجگونه‌ها، بوسیله شبکه‌هایی از مقوله‌ها نشان داده می‌شود؛ شبکه‌هایی از مقوله‌ها که در بردارنده سطوح مختلف تعمیم طرحواره‌ها هستند. در رویکردی که در اینجا ارائه می‌شود واج‌ها، طرحواره‌های مستقل از بافت^۱ (یعنی طرحواره‌هایی مبتنی بر واجگونه‌های پیش‌فرض) هستند، درحالی‌که طرحواره‌هایی که توصیفی درباره بافت معینی دارند، برای واجگونه‌ها بکار می‌رود. اما باید به این نکته نیز اشاره کرد که همانگونه که لانگاکر (۱۹۸۷: ۱۰۶) اشاره می‌کند، طرحواره‌ها نشان‌دهنده مقوله‌های مربوط به آواهای مرتبط هستند همانگونه که در

نمودار شماره ۱۱ نشان داده شده است (همان: ۳۳). در اینصورت همانگونه که تیلور^۱ (۲۰۰۳: ۲۴۸) بیان می‌کند زبان‌شناسی شناختی، تعریف مشهور دنیل جونز^۲ (۱۹۳۱: ۷۴) مبنی بر اینکه، واج خانواده‌ای از آواهای مرتبط است، دربر می‌گیرد (همان). البته قائل شدن به طرحواره‌های مستقل از بافت که چنین خانواده‌ای را نمایش می‌دهد، با دیدگاه ساختگرایانه از مفهوم واج، یعنی عناصر تقابل‌دهنده که تمایز معنایی ایجاد می‌کنند، نیز مطابقت دارد. همچنین از آنجاییکه فرض بر این است که شبکه مقوله‌ها، بیانگر جنبه‌هایی از دستور ذهنی گویشوران زبان هستند، نگاه زبان‌شناسی شناختی با در نظر گرفتن واج به عنوان عنصری روانشناختی^۳، مطابقت دارد (همان). نیست نهایتاً با اشاره به این موضوع که شبکه‌هایی از مقوله‌ها رویکردهای متفاوت درباره واج را در یک جا جمع می‌کند و تمایز میان واج و واجگونه را روشن می‌سازد، تعریفی از واج ارائه می‌دهد که عبارت است از: واج‌ها مقوله‌های مفهومی هستند که شامل آواهای به لحاظ آواشناسی مشابه می‌باشند و نقش تمایزدهنده یکسانی دارند (همان).

در رابطه با مشخصه‌ها، نیست بر این باور است که به منظور ایجاد تعمیم برای گروهی از عناصر، نیازمند مشخصه‌های واجی هستیم. در زبان‌شناسی شناختی، مشخصه‌های تمایزدهنده جایگاه نظری ویژه‌ای ندارند، بلکه صرفاً طرحواره‌هایی هستند که بر فراز گروهی از عناصر شکل می‌گیرند (همان: ۳۶). این موضوع در نمودار شماره ۱۲ ارائه می‌شود.



نمودار ۱۲- طرحواره‌ای از مشخصه‌ها برای واج‌های واکه‌ای در زبان روسی

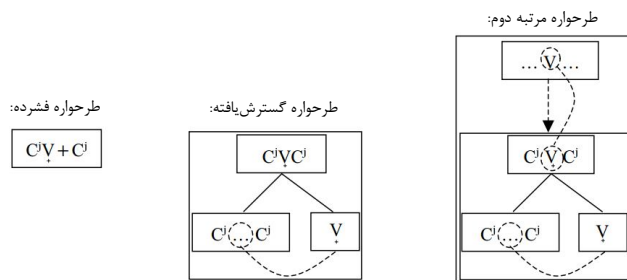
در مورد مشخصه‌ها از دیدگاه شناختی، توجه به نکاتی ضروری است: از آنجاییکه طرحواره‌ها تعمیم‌های مبتنی بر ساخت‌های بکار رفته در پاره‌گفتار هستند، و با توجه به اینکه مشخصه‌ها نیز طرحواره هستند، مشخصه‌ها ریشه در آواشناسی دارند. همچنین در این رویکرد مشخصه‌ها نمی‌توانند ارزش منفی داشته باشند، چون نبود چیزی نمی‌تواند در پاره‌گفتار ظاهر شود، بنابراین نبود آن چیز نمی‌تواند بخشی از طرحواره باشد. از اینرو نیست از ارزش مثبت و منفی برای وجود و عدم وجود یک ویژگی استفاده نمی‌کند بلکه از نظر او مشخصه‌ها اختصاص تک‌ارزشی برخی از ویژگی‌هایی که در پاره‌گفتار بکار می‌رود است

(همان). با توجه به این موضوع برای مثال او مشخصه مربوط به واگذاری را نه به صورت [+واکدار] و [-واکدار] بلکه به صورت [واکدار] و [بی‌واک] بکار می‌برد. بعلاوه در رویکرد شناختی برخلاف رویکرد زایشی، موارد حشو به کنار گذاشته نمی‌شوند. شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد گویشوران اطلاعات آوایی را با جزئیات در واژگان ذهنی خود ذخیره می‌کنند حتا اگر این اطلاعات قابل پیش‌بینی باشند (همان: ۳۷). همچنین اعتقاد به این مسئله که مشخصه‌ها طرحواره هستند این امکان را فراهم می‌آورد که مشخصه‌ها بر اساس برخی مشخصه‌های دیگر تعمیم یابند؛ بنابراین مشخصه‌های طبقات اصلی^۱ نتیجه طبیعی قائل شدن به مدل شبکه‌ای است (همان: ۳۸).

در رویکردهایی همچون رویکرد زایشی، قاعده‌مندی‌های موجود در زبان‌ها از طریق قواعدی که بر بازنمایی زیرساختی اعمال می‌شوند، توجیه می‌گردند. اما در ابزار نظری زبانشناسی شناختی، قواعد جایگاهی ندارند و به جای قواعد از طرحواره‌ها و روابط مقوله‌بندی بهره می‌جویند. برای بررسی اینکه آیا این ابزارهای نظری، ابزارهای کافی برای توجیه قاعده‌مندی زبان‌ها هستند، به ذکر نمونه‌ای از تحلیل های واج‌شناختی نیست می‌پردازیم و راهکارهای دو رویکرد زایشی و شناختی را مقایسه می‌کنیم. پیشتر اشاره شد که در زبان روسی واج / / میان دو همخوان کامی/کامی شده قرار گیرد به صورت واج‌گونه‌ای پیشین‌شده ظاهر می‌شود. این مسئله در مورد تمامی واج‌های واکه‌ای در زبان روسی صادق است (همان: ۴۰). در رویکرد قاعده-بنیاد این موضوع بوسیله قاعده‌ای که واکه پیشین‌شده را میان دو همخوان کامی/کامی شده، جایگزین واکه زیرساختی می‌کند، نشان داده می‌شود. این قاعده در شماره ۱۳ ارائه می‌شود.

/

اما در رویکرد شناختی به منظور توضیح این پدیده، به جای توسل به قواعد، از طرحواره‌ها استفاده می‌شود؛ راهکار نیست (۲۰۰۸: ۴۱) در نمودار شماره ۱۴ ارائه می‌شود.



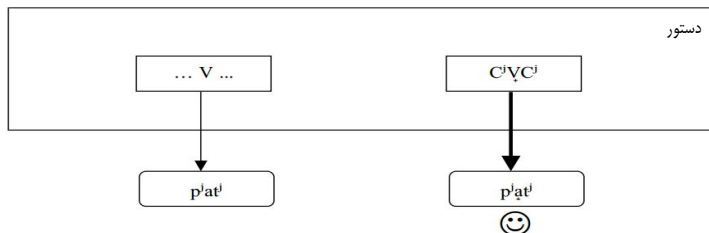
نمودار ۱۴- طرحواره پیشین‌شدگی واکه میان همخوان‌های کامی/کامی شده

در نمودار شماره ۱۴ مذکور، طرحواره فشرده^۱ که در سمت چپ نمودار قرار دارد، نشان می‌دهد که توالی های همخوان کامی/کامی شده باضافه واکه پیشین شده باضافه همخوان کامی/کامی شده، در زبان روسی، یک توالی خوش ساخت است. به منظور نمایش رابطه وابستگی^۲، به طرحواره گسترش یافته^۳، که در وسط نمودار شماره ۱۴ قرار دارد، نیاز داریم (همان). این بخش نشان‌دهنده رابطه یکپارچگی، که پیشتر ذکر شد، است؛ بخش بالایی طرحواره، نشان‌دهنده توالی سگمنت‌ها به عنوان یک کل، و مستطیل‌های پایینی نشان‌دهنده اجزائی‌اند که تشکیل‌دهنده توالی سگمنت‌ها هستند. فضای میان دو همخوان در این بخش از نمودار، نشان می‌دهد که همخوان‌ها واکه‌ای پیشین را برمی‌گزینند.

قسمت سمت راستی در نمودار شماره ۱۴، یعنی طرحواره مرتبه دوم، بیانگر رابطه میان دو واجگونه است؛ بخش بالایی نشان‌دهنده واجگونه پیش فرض، که در محیط‌های تعیین نشده ظاهر می‌شود، است و بخش پایینی نشان‌دهنده این است که واجگونه پیشین شده میان دو همخوان کامی/کامی شده ظاهر می‌شود. به منظور نمایش یکسانی دو واکه، البته به‌غیر از پیشین‌شدگی یکی از آن‌ها، دو واکه توسط خط چین به یکدیگر متصل شده‌اند. نسبت بر این باور است که با این روش همه تعمیم‌های ارائه شده توسط قاعده پیشین‌شدگی در رویکرد زایشی، و تناوب بین واکه‌های پیشین شده و واکه‌های پیشین نشده در طرحواره مرتبه دوم در نمودار شماره ۱۴ نمایش داده می‌شود (همان: ۴۲).

نکته جالب توجهی که نسبت به آن اشاره می‌کند مسئله انتزاعی‌بودگی^۴ است (همان). از آنجا که در رویکرد زایشی وجود بازنمایی زیرساختی مفروض است، مسئله انتزاعی‌بودگی به طرح این پرسش می‌پردازد که بازنمایی‌های زیرساختی تا چه حد می‌توانند انتزاعی باشند؟ البته دستور شناختی با چنین مشکل و چالشی مواجه نیست زیرا در این رویکرد، نیاز محتوایی، بطور کلی بازنمایی زیرساختی را به کنار می‌نهد.

نهایتاً نسبت همان تحلیلی را که در نمودار شماره نه برای تعامل میان طرحواره‌ها ارائه می‌دهد، در واجشناسی و در پیشین‌شدگی واکه در میان دو همخوان کامی/کامی شده بکار می‌برد. این نمونه در نمودار شماره ۱۵، که برگرفته از نسبت (۲۰۰۸: ۴۳) است، ارائه شده است.



نمودار ۱۶- تعامل طرحواره‌ها در پیشین‌شدگی واکه میان همخوان‌های کامی/کامی شده

نمودار مذکور نشان‌دهنده وضعیتی است که گویشور زبان روسی به تلفظ واژه پنج () می‌پردازد. گویشور، دو نامزد ارائه شده در نمودار شماره ۱۴ را در پیش رو دارد: یک نامزد دارای واجگونه پیش‌فرض [] و دیگری دارای واجگونه پیشین‌شده [] است. به منظور انتخاب نامزد مناسب، گویشور باید به دستور ذهنی خود مراجعه کند که در نمونه مذکور دستور، دارای دو طرحواره، هریک برای یک واجگونه، است. همانگونه که پیکان نمونه نشان می‌دهد، طرحواره سمت راست، بیانگر طرحواره پیشین‌شدگی در دستور است. از آنجاییکه طرحواره پیشین‌شدگی بیانگر جزئیاتی درباره محیط و بافت رخداد واجگونه است، بنابراین ویژه‌تر و دارای درجه بیشتری از همپوشانی مفهومی و در نتیجه نامزد برنده است.

۴- نتیجه‌گیری

در بخشی که رویکرد واجشناسی لیکاف (۱۹۸۹) مطرح گشت، اشاره شد که او اساساً با مراحل اشتقاق های طولانی و مفصل مربوط به جملات مخالف است و بر این باور است که ترتیب اعمال قواعد و اصول مربوط به این رویکرد، پی‌آمد نظریه‌ای نادرست است. او دلیل این مخالفت را عدم مطابقت زمان رخداد اشتقاق‌های واجشناختی با زمان واقعی بیان می‌کند. در نهایت، لیکاف خود، در پی راه حلی برای این عدم مطابقت میان واجشناسی زایشی و توانایی‌های مغز، رویکردی را ارائه می‌دهد که به جای به‌کارگیری اشتقاق‌های پی‌درپی مفروض در رویکرد زایشی، تنها به سه سطح تکواژی، واجی و آوایی قائل است. بعلاوه در رویکرد خود به جای استفاده از قواعد مفروض در رویکرد زایشی از ساختارها بهره می‌جوید، ساختارهایی که مجموعه‌ای از محدودیت‌ها را اعمال می‌کنند و این محدودیت‌ها بر خلاف قواعد، نه به شکل مرحله به مرحله، بلکه به طور همزمان برآورده می‌شوند.

شیوه تحلیل لیکاف بسیار جالب توجه است زیرا اشتقاق‌های طولی رویکرد زایشی را در سه مرحله خلاصه می‌کند و همچنین این امکان را فراهم می‌سازد تا محدودیت‌های مربوط به ساختارها به‌طور همزمان و نه به‌طور مرحله به مرحله برآورده شوند. در واقع او در رفع ایرادی که به رویکرد زایشی وارد می‌کند، موفق است. اما از سوی دیگر ایرادهایی نیز به کار او وارد است. اولین نکته‌ای که در نگاه اول به چشم می‌خورد این است که راهکار ارائه شده از سوی لیکاف (۱۹۸۹) بیشتر به تکمیل و یا پیش بردن همان راهکارهای رویکرد زایشی می‌ماند تا ارائه یک نظریه نو. به نظر می‌رسد که دیدگاه و شیوه تحلیل های لیکاف (۱۹۸۹) بسیار به رویکرد زایشی استاندارد شباهت دارد و با آنچه بعدها توسط پژوهشگران رویکرد شناختی در تحلیل‌های واجشناختی به کار می‌بندند فاصله بسیاری دارد. در واقع اگرچه نوع نگاه نظری لیکاف با دیدگاه نظری پژوهشگران زایشی متفاوت است اما شیوه تحلیل او بسیار شبیه به تحلیل های بکار رفته در رویکرد زایشی است. از جمله شباهت‌های رویکرد او به رویکرد زایشی، قائل شده به سطوحی برای تحلیل‌های واجی است. همانطور که در ارائه آراء نیست (۲۰۰۸) دیدیم، در رویکردهای شناختی جدیدتر دیگر سخن از این نوع از سطوح به میان نمی‌آید و مفاهیمی همچون طرحواره‌ها مطرح می‌گردند.

به علاوه، لیکاف با وجود به کنار نهادن قواعد، ساختارهایی را به کار می‌بندد که به نظر می‌رسد تنها ظاهر آن‌ها با قواعد تفاوت دارد و خواننده خود، آگاه است که تنها تغییر نام ابزار نظری در تحلیل‌ها منجر به ارائه رویکرد جدید نخواهد شد.

نکته دیگری که درباره اثر لیکاف (۱۹۸۹) باید در نظر داشت، قائل شدن او به سه سطح تکواژی، واجی و آوایی است. هیچ دلیل مشخصی وجود ندارد که چرا باید صرفاً به این سطوح قائل شد و چرا همانگونه که او خود اشاره می‌کند این سه سطح، ابعاد لازم و کافی برای ساختار واجشناختی هستند. در واقع او دلایل نظری محکم و مستدلی برای قائل شدن به این سه سطح ارائه نمی‌دهد. ناان (۲۰۰۸): ۱۴۶ نیز همین ایراد را مطرح می‌کند و علاوه تصریح می‌کند که اگرچه لیکاف این سه سطح را سطوح تکواژی، واجی و آوایی می‌نامد، اصطلاحات به کار رفته در این سطوح، به شیوه‌ای که دیگر زبان‌شناسان این اصطلاحات را به کار می‌برند شباهتی ندارد.

برخلاف لیکاف (۱۹۸۹)، تحلیل‌ها و راهکارهایی که نیست (۲۰۰۸) ارائه می‌دهد با فضای نظری زبان‌شناسی شناختی، آنگونه که امروز می‌شناسیم، سازگاری بیشتری دارد. همانطور که اشاره شد در این نوع نگاه، مفاهیم متفاوتی مطرح هستند و ابزار نظری مورد استفاده، نه سطوح مختلف اشتقاقی و نه سطوح تکواژی، واجی و آوایی، آنگونه که لیکاف (۱۹۸۹) مد نظر دارد، بلکه ابزارهایی همچون طحوااره‌ها، رابطه مقوله‌بندی، گسترش و نمونه هستند.

نکته‌ای که در نوع نگاه و تحلیل نیست (۲۰۰۸) حائز اهمیت است آن است که او توانسته است به یکی از ادعاهای زبان‌شناسی شناختی جامه عمل بپوشاند؛ خواننده آگاه است که یکی از ایرادهایی که به رویکرد زایشی از سوی پژوهشگران دیگر رویکردها وارد می‌شود آن است که زبان مورد بررسی در نگاه زایشی، زبان کاربردی، آنگونه که در واقعیت بکار می‌رود، نیست بلکه زبانی آرمانی و بدور از واقعیت است و همانگونه که لاینز^۱ (۱۹۶۸) اشاره می‌کند این نوع داده‌ها، داده‌هایی مرتب‌شده^۲، استانداردشده^۳ و بافت زوده^۴ هستند (براون و یول^۵، ۱۹۸۹: ۲۱). اما رویکرد مورد نظر نیست (۲۰۰۸)، در چارچوب رویکرد شناختی، رویکردی کاربرد-بنیاد است و از این جهت ایراد مذکور به رویکرد زایشی را مرتفع می‌سازد.

نکته جذاب دیگر در رابط با نوع نگاه نیست (۲۰۰۸) آن است که او به یکی دیگر از آرمان‌های رویکرد شناختی، یعنی به کارگیری ابزار نظری یکسان در همه تحلیل‌های زبانی دست می‌یابد. پیشتر نیز اشاره شد که با توجه به اینکه اساساً پژوهشگران حوزه شناختی با نگاه حوزه‌ای به زبان مخالف هستند، می‌کوشند تا با ابزار نظری واحد بخش‌های مختلف زبان را تحلیل نمایند. همانگونه که در بخش ارائه آراء

نِسِت ذکر شد و ابتدا به طور عام ابزار نظری مورد نظر خود را معرفی می‌کند و سپس از همان ابزار برای تحلیل‌های واجشناختی خود بهره می‌جوید.

باوجود این به نظر می‌آید که رویکرد نِسِت (۲۰۰۸) نیز خالی از اشکال نیست؛ به عنوان مثال علیرغم اینکه نِسِت، و اساساً پژوهشگر شناختی، با مفاهیم انتزاعی همچون بازنمایی زیرساختی مخالف است و آن را از جمله معایب رویکرد زایشی تلقی می‌کند، نِسِت، خود، در ارائه مفهوم واج، سخن از واجگونه پیش فرض می‌راند که نوعی از واجگونه است که مستقل از بافت است. به نظر می‌رسد در این نوع نگاه میان واج به عنوان بازنمایی زیرساختی در واجشناسی زایشی و واجگونه پیش فرض به عنوان مبنای شکل‌گیری طرحواره پیش فرض در رویکرد شناختی تفاوتی بنیادین وجود نداشته باشد.

مثال دیگری که به ایراد مذکور مرتبط است، استفاده از اصطلاح همپوشانی مفهومی به جای شرط جای دگر است. خواننده مطلع است که هر دو اصطلاح اشاره به این امر دارند که طرحواره/قاعده‌ای که بیانگر جزئیات بیشتری درباره محیط و بافت رخداد واجگونه باشد بر طرحواره/قاعده‌ای که دربردارنده جزئیات کمتری باشد، در زمان اعمال، ارجح است. همانطور که پیشتر ذکر شد، نِسِت بر این باور است که در رویکرد مورد نظر او نیاز به ذکر این اصل نیست زیرا این مسئله به طور خودکار رخ می‌دهد. بنابراین در حقیقت تنها تفاوتی که او میان همپوشانی مفهومی و شرط جای دگر مطرح می‌کند آن است که اصطلاح اولی یک فرایند و خودکار است ولی اصطلاح دوم یک اصل است و خودکار نیست. در این مورد نیز همچون مفهوم بازنمایی زیرساختی و واجگونه پیش فرض که پیشتر ذکر آن رفت، به نظر می‌رسد مسئله معرفی مجدد مفاهیم پیشین ولی با اسامی نو مطرح باشد.

نکته دیگری که بی‌ارتباط به بحث بالا نیست وام‌گیری برخی از اصطلاحات همچون اصطلاحات نامزد و برنده از سوی رویکرد مورد نظر نِسِت از نظریه بهینگی است. در رابطه با این موضوع شاید جالب باشد مقایسه‌ای میان نظریه بهینگی که جدیدترین رویکرد در چارچوب واجشناسی زایشی تاکنون است و واجشناسی شناختی آنگونه که در این نوشته مطرح شد انجام دهیم.

نِسِت (۲۰۰۸: ۱۷) تصریح می‌کند که شباهت‌های آشکاری میان دستور شناختی و نظریه بهینگی (پریسنس و اسمولنسکی^۱، ۲۰۰۴) وجود دارد. برای مثال در هر دو چارچوب دستورهایی که دربردارنده مجموعه‌ای از شروط خوش‌ساختی^۲ هستند نامزدها را محک می‌زنند؛ این شروط شامل طرحواره‌ها در دستور شناختی و محدودیت‌ها در نظریه بهینگی هستند (همان). بعلاوه در هر دو چارچوب، کل دستور، و نه بخشی از آن، نامزدها را مورد ارزیابی قرار می‌دهد (همان). البته تفاوت‌هایی نیز میان طرحواره‌ها در دستور شناختی و محدودیت‌ها^۳ در نظریه بهینگی وجود دارد. در این زمینه نِسِت چهار تفاوت عمده را برمی‌شمرد. این تفاوت‌ها عبارتند از: الف - طرحواره‌ها نشان‌دهنده تعمیم‌های زبان-ویژه هستند در حالیکه

محدودیت‌ها نشاننداری^۱ معرف‌الگوهای هستند که در میان زبان‌ها به لحاظ رده‌شناختی بی‌نشان‌اند، ب- طرحواره‌ها همیشه در غالب جملات مثبت بیان می‌شوند اما محدودیت‌های نشاننداری ممکن است به صورت جملات منفی نیز بیان گردند، پ- طرحواره‌ها بر مبنای صورت‌های روساختی شکل می‌گیرند، حال آنکه مبنای شکل‌گیری محدودیت‌های پایایی^۲، بازنمایی روساختی و نیز بازنمایی زیرساختی است، ت- طرحواره برنده براساس اصول کلی شناخت انتخاب می‌شود ولی محدودیت‌ها بر اساس سلسله مراتب رتبه‌بندی زبان-ویژه با یکدیگر تعامل می‌کنند (همان).

به علاوه ایراد اساسی که از سوی پژوهشگران شناختی به نظریه بهینگی وارد می‌شود این است که تعداد محدودیت‌های موجود در این رویکرد هیچ حدوصری ندارد و همچنین در مورد اصطلاحات بکار رفته در بیان محدودیت‌ها هیچ الزام و تعهدی دیده نمی‌شود (هالست^۳، ۲۰۰۳: ۱۷).

ناثان(۲۰۰۷: ۶۱۴) اشاره می‌کند که نظریه بهینگی نمی‌تواند نظره مورد علاقه پژوهشگران شناختی باشد، زیرا در نظریه بهینگی در تحلیل‌ها سخنی از واقعیت روانشناختی به میان نمی‌آید. البته در چارچوب نظریه بهینگی نظریه‌پردازانی نیز وجود دارند که معتقداند که تمامی محدودیت‌های نظریه بهینگی باید ریشه در ویژگی‌های نظام تولیدی و ادراکی بشر داشته باشد؛ از جمله آثاری که به این بحث پرداخته‌اند می‌توان به کریچیز^۴ (۱۹۹۷)، بوئرسما^۵ (۱۹۹۸) و هیز^۶ (۱۹۹۹، ۲۰۰۴) اشاره نمود. ناثان اشاره می‌کند که رویکرد زایشی، رویکرد مورد علاقه پژوهشگران شناختی نیست و نظریه بهینگی نیز در چارچوب رویکرد زایشی فعالیت می‌کنند، باوجود این چنین نظریه بهینگی نقش‌گرایانه‌ای را نباید از نظر دور داشت و باید آن را مد نظر گرفت (همان).

بنابر آنچه گفته شد، آشکار است که علیرغم برخی ایرادهایی که نیست و دیگر پژوهشگران شناختی به نظریه بهینگی وارد می‌کنند، در عین حال و در عمل، نگاهی نیز به این نظریه دارند و همانند دیگر مفاهیم وام‌گرفته‌شده از دستور زایشی، مفاهیمی همچون محدودیت، نامزد و برنده را از نظریه بهینگی، به عنوان زیرشاخه‌ای از زبانشناسی زایشی، وام گرفته‌اند. این موضوع خود نشان می‌دهد که در نگاه شناختی معرفی‌شده از سوی نیست (۲۰۰۸) بسیاری از مفاهیمی که پیشتر در رویکرد زایشی مطرح شده است، اینبار نه با نام‌های جدید، بلکه با همان نام‌های قدیمی دوباره مطرح می‌شوند.

نکته دیگر که نسبت به نکات دیگری که وصف آن‌ها رانده شد، شاید از اهمیت کمتری برخوردار باشد، به شیوه تحلیل نیست و ابزار نظری او با توجه به مقاصد نگارشی مربوط می‌شود. در بخشی که ابزار تحلیل و نمونه‌های تحلیل نیست مطرح شد، دیدیم که در این نگاه، طرحواره‌ها به شکل مستطیل‌هایی که یکی بر فراز دیگری شکل می‌گیرند، ارائه می‌شوند. نمونه‌های ارائه شده از سوی نیست، نمونه‌های بسیار

ساده‌ای هستند، با این وجود فضای بسیاری را اشغال می‌کنند و آشکار است که با پیچیده‌تر شدن نمونه های مورد تحلیل، فضای بسیار بیشتری برای ارائه تحلیل‌ها لازم است که این موضوع خود در خور توجه است.

بنابر این همانگونه که ذکر شد در رویکرد لیکاف (۱۹۸۹) به عنوان اولین گام‌ها در ارائه تحلیل شناختی در واجشناسی، اساساً نوع تحلیل‌ها و حتا اصطلاحات بکار رفته، بسیار شبیه به رویکرد زایشی است. در نگاه دوم، یعنی رویکرد نِسْت، که بسیار جدیدتر است و در فضای کنونی رویکرد شناختی گام برمی‌دارد، نیز علیرغم تفاوت ظاهری بسیار زیاد در شیوه تحلیل‌ها با رویکرد زایشی، در عمل شباهت‌های بسیاری، به ویژه در تعریف مفاهیم، میان دو رویکرد نام‌برده مشاهده می‌شود. بعلاوه همانطور که پیشتر نیز ذکر شد بطور کلی بررسی‌های نگارنده نشان می‌دهد که میان پژوهشگران واجشناسی شناختی اتفاق نظر به‌ویژه در راهکارهای کاربردی و تحلیلی مشاهده نمی‌شود. البته این امری اجتناب‌ناپذیر است زیرا چنانچه قبلاً نیز ذکر شد گیرآرتس (۲۰۰۶: ۲) اشاره می‌کند که زبانشناسی شناختی مجموعه‌ای از پژوهش‌های زبانشناختی کم‌وبیش فعال است که بوسیله دیدگاهی مشترک در یکدیگر تنیده شده‌اند؛ او تصریح می‌کند که این پژوهش‌ها هنوز هیات نظریه‌ای یکپارچه و بدرستی تعریف‌شده‌ای را به خود نگرفته‌اند (همان). بنابراین زمانیکه چارچوب یک نظریه هنوز شکل نهایی نگرفته باشد و هنوز مفاهیم به طور کامل و یکدست تعریف نشده باشند و بعلاوه میان پژوهشگران آن نظریه هنوز اختلاف نظرهای زیادی وجود داشته باشد، طبیعی است که در زیرشاخه‌های آن نظریه، برای مثال واجشناسی، نیز همین سردرگمی مشاهده می‌شود. البته این مسئله در مورد هر نظریه نویی صحت دارد و به هیچ وجه نکته منفی محسوب نمی‌شود بلکه تنها تاییدی است بر نظر ناٹان (۲۰۰۷: ۱۱۹۳) مبنی بر اینکه واجشناسی شناختی دوران طفولیت خود را سپری می‌کند.

البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که اهداف مورد نظر واجشناسی شناختی بسیار جالب توجه است: برای مثال نگاه غیرحوزه‌ای به زبان و استفاده از ابزارهای نظری یکسان برای تمامی بخش‌های زبان و ارائه تحلیل‌هایی که با زمان واقعی و عملکرد مغز هماهنگی داشته باشد و ... با در نظر داشتن اهدافی از این دست، این رویکرد در تحلیل‌های واجشناختی می‌تواند دورنمای بسیار روشنی داشته باشد. در پایان نیز ذکر این نکته نیز مناسب می‌نماید که به طور کلی با توجه به اینکه هریک از نظریه‌هایی که تا کنون در رابطه با زبانشناسی ارائه شده‌اند، دارای نقاط ضعف و قوت خاص آن نظریه هستند، از اینرو هریک در یکی از حوزه‌های زبانشناسی عملکرد بهتری دارند. برای مثال برنامه کمینه‌گرایی^۱، به عنوان بخشی از بدنه نظریه زایشی، در زمینه نحو و نظریه بهینگی نیز به عنوان یکی از تحولات در درون چارچوب زایشی در زمینه واجشناسی موفق‌تر عمل کرده‌اند. با اینکه هیچیک از این رویکردها صرفاً برای یک حوزه معین معرفی نشده‌اند اما در عمل هریک از آن‌ها در یکی از حوزه‌ها بهترین بازده را داشته است. این موضوع در مورد زبانشناسی شناختی نیز صادق است؛ باوجوداینکه این نظریه نیز همچون

نظریه‌های دیگر تمرکز بر حوزه معینی نداشته است و اساساً نگاه زبان‌شناسی شناختی، نگاهی غیرحوزه‌ای است، به نظر می‌رسد رویکرد شناختی تا به امروز، در زمینه تحلیل‌های معنی‌شناختی عملکرد موفق‌تری نسبت به بخش‌های دیگر زبان داشته است. بنابراین به‌طور کلی می‌توان عنوان نمود که تا به امروز در زمینه واج‌شناسی، رویکرد زایشی، در مقایسه با رویکرد شناختی، عملکرد بهتری داشته است.

منابع

کامبوزیا، ع. (۱۳۸۸). واج‌شناسی: رویکردهای قاعده بنیاد. تهران: سمت.
Abstract Phonology in a Concrete Model.

Laboratory Phonology 9

Discourse Analysis.

Usage-

based models of language

Phonology and Language Use.

Language, 58

From Molecule to Metaphor. A Neural Theory of Language.

Cognitive

Linguistics: Basic Readings

The Structure of Lexical Variation: Meaning, Naming, and Context.

The Body in the Mind. Chicago.

*Draft of Paper
Presented at the Workshop on Constraints vs. Rules in Phonology*

Philosophy in the Flesh.

Grammar and Conceptualization.

*The
Oxford Handbook of Cognitive Linguistics*

Phonology: A Cognitive Grammar Introduction.

Laboratory Phonology 7

Issues in Phonological Theory

*Department
Computer Science*

سید (س) ارف
